

جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان

و وظیفه نیروهای چپ

ح . مانی

مقاله زیر را یکی از خوانندگان رهایی برای درج در نشریه در اختیار ما قرار داده است. ما در شماره های گذشته رهایی نیز اشارات کوتاهی به برخورد ارتجاعی و سرکوبگرانه جمهوری اسلامی نسبت به اقلیت های مذهبی و ضرورت طرح این مساله اجتماعی از دیدگاهی انقلابی و کمونیستی داشته ایم. در مقاله "جمهوری اسلامی، سرکوب بهائیان و وظیفه نیروهای چپ"، نویسنده بعد از بررسی موقعیت جامعه بهائیان در گذشته و امروز به توضیح نحوه برخورد کمونیست ها با این مساله اجتماعی می پردازد. ما با اعتقاد به آزادی مذهب (داشتن یا نداشتن آن)، و نظر به اهمیت طرح اینگونه مطالب در موقعیت کنونی از جانب سازمان های کمونیستی و موضع گیری درست و انقلابی در قبال آن، چاپ این مقاله را ضروری تشخیص دادیم.

سید علی محمد شیرازی موسوم به "باب" که جوانی تاجر بود، در سال ۱۲۶۰ هجری قمری (۱۸۴۴ میلادی) در شیراز ادعای پیغمبری کرد. عده ای، از کسبه و پیشه وران و فقیران شهر و روستا به گردش جمع شدند، کار بالا گرفت، در زنجان، نیریز، قلعه شیخ طبرسی (پس) شاهی و بابل درگیری مسلحانه با قوای ناصرالدین شاه پیش آمد. پیروان باب یا "بابی" ها در این درگیری ها رشادت های توجیهی از خود بروز دادند. سرانجام باب، به فرمان میرزا تقی خان امیرکبیر در سال ۱۸۵۰ در تبریز اعدام شد و تشریف های بابیان نیز عمدتاً در همان سال به دست نیروهای حکومت مرکزی و فتوادل های محلی سرکوب گردید. بسیاری از بابی ها قتل عام شدند و طاهره قرةالعین، شاعره آن دوران نیز، که در آن زمان حجاب از سر بر گرفته بود، در بین کشته شدگان بود.

نوشته هایی که از سید علی محمد باب باقی مانده، و مهمترینش قاعدتاً کتاب "بیان" است که قرآن بابیان محسوب می شد، چنان دشوار، مبهم و در واقع بی معنا و غرق در خرافاتی "حروف ابجد" است که مشکل بتوان از آن چیزی بردرآورد. لیکن باز از اندیشه های مساوات گرایانه و ضد فتوادی بی بهره نبوده است. بهائیان، که خود را ادامه دهنده راه بابیان می دانند، و آن سید را سرسلطه جنبان آئین خویش می شمردند یکسره و قاطعانه از چاپ و پخش نوشته های باب جلوگیری میکنند و گاه در توجیه عمل خویش می گویند: "سلطه دانش آن حضرت آنقدر بالا بود که هنوز که هنوز است هیچکس کتابهایش را نمیفهمد."

بعد از اعدام باب، میرزا حسین علی نوری موسوم به "بهاء الله" بعد از مبارزاتی با سایر مدعیان، مقام رهبری بابیان را بدست گرفت و خود را بابی "دیانت بهائی" دانست. جناب ایشان در "لوح سلطان" ناصر الدین شاه را مظهر عدل و پادشاه زمان اعلام کرد و در کتاب آسمانی خود اقدس نوشت:

"هیچکس نباید بر سلاطین و حکومت های وقت خود اعتراض کند و بهائیان باید با حکومت کاری نداشته باشند."

بعد از مرگ بهاء الله، فرزندش عبداللها که بیشتر با نام "عباس افندی" مشهور است رهبری جامعه بهائی را به دست گرفت. او بر تز "عدم مداخله در امور سیاسی" بسیار پافشاری کرد. بلبه، بهائیان در هر مملکتی که ساکن

دادگاه انقلاب اسلامی شیراز، در حکمی آشفته، به هم ریخته و خشم زده، که از نفرتی خون آلود بهائیان سرشار است، حکم تیرباران دو بهائی را صادر کرد. خبر را در کیهان ۲۷ اسفند ۵۹ خواندیم. صرف نظر از دو اتهام - همکاری با ساواک و با کودتا - چنان اخیر - که البته هیچ سند و مدرکی برای اثبات آن ارائه نشده، سایر اتهامات را می توان در یک کلام خلاصه کرد: "بهائی بودن". و از آنجا که در قاموس جمهوری اسلامی ایران، بهائی بودن مساوی با جاسوسی بودن است، این دو بهائی به "جرم جاسوسی بودن مقصد فی الارض" متهم شدند. اما جاسوسی بودن این دو تن از کجا معلوم شده است؟ حکم دادگاه چنین اعلام می دارد: "ارتباط نزدیک با بیت العدل حیف، مرکز جاسوسی صهیونیستی در اسرائیل... دادن کمک نقدی به بیت العدل حیف و دریافت تقدیر نامه ی کنینی از این مرکز (توجه داشته باشید که "بیت العدل" شورائی نه تفرقه و انتخابی است که رهبری بهائیان جهان را برعهده دارد.) و ایجاد تفرقه و تشنج بین مسلمانان (یعنی تبلیغ بهائیت) و عمودیت در شورای ملی بهائیان... تشویق نامه زدن افراد ناآگاه (۱) بخصوص روستائیان، تماس با ۲۵۰ نفر از کدخدایان و گلستانران و سران غنایر فارسی (تماس درباره ی چه؟) ... (چنان کلام) فعال بودن در محفل بهائیان آباده... بلبه. به حکم دادگاه، خون بهائیان، با دستکم خون بهائینی که در تبلیغ مرام خود می کوشند، حلال است. البته برای اثبات این نکته، چندان نیازی به این مقدمه چینی نبود. دادگاه انقلاب اسلامی یزد، در شهریور ۵۹، هفت بهائی را محکوم به تیرباران کرد و ضمن آنکه نوشت: "مدها دلیل... در پرونده موجود است." تنها به یک "دلیل" برای تیرباران این هفت تن کفایت نمود: "گزارشات اداره ی مرکز اسناد ملی انقلاب اسلامی ایران مراحات محفل بهائیان یزد را یک ارگان جاسوسی دانسته." (کیهان، ۱۸ شهریور ۵۹)

اما بهائیان چه کسانی هستند؟ چه ارزیابی ای از این جامعه می توان داشت؟ جمهوری اسلامی چه خصوصی با اینان دارد؟ وظیفه سازمان های انقلابی و کمونیستی در این میان چیست؟



به این حساب بسیاری از افرادی که بنابه ماهیت لطیفاتی خود (حتوماً افسران و روسای ادارات) و بنا به برخی خصوصیات فرهنگی (مثلاً یهودیان، که برخی از آنان بهائیت را که جوان تر و امروزی تر بنظر می-رسید، پذیرفتند) خود را رودر رو با بیگانه اجامعه می یافتند و به حذر و ترس با عوام الناس راغب نبودند، جای خویش را، با دوستی ها و همسنگی ها - بش، در جامعه بهائی می یافتند. یک فرد اینجامعه، برای یافتن شغل، برای یافتن یک دوست در دبیرستان یا اداره خود، برای یافتن شریک احتمالی زندگی خود، برای یافتن پزشکی که در صورت لزوم او را با محبت و رفاقت مداوا کند، برای یافتن کسی که در آشپزخانه اداره ای بزرگ، کار او را سامان دهد، همواره می-توانست بر این جامعه تکیه کند.

در آغاز دهه ۵۰، بدنبال جنبش سياهکل و سیاسی شدن جامعه ایران، مختصر تغییری بر جامعه بهائیت گذاشته شد. این تاثیر بسیار کم بوده ولی بهر حال وجود داشته. زیرا در همین زمان ها، در فرمان هائی که از جانب بیت العدل صادر می شد با لحن تندتر بر لزوم عدم دخالت در سیاست تاکید می شود. برخی از جوانان بهائی که دست به فعالیت سیاسی بر علیه رژیم می زدند بلافاصله به فرمان بیت العدل تکفیر شده از جامعه بهائی طرد می شدند. در یک نمونه مشهور، جوانی از خانواده ای بهائی - که طبیعتاً دیگر از این مرام دوری بسته بود - به جریک ها- پیوست و با تحصیل شکنجه ای بی نظیر، شهادتی شکفت آور را تحمل کرد. (۱) اما باز باید تاکید ورزید که هیچ کس به عنوان و در صفت بهائی، در جنبش حق جوانان خلق شرکت جست و آن به جبهه ای انقلاب پیوستن های معدود نیز از جانب عناصری بود که در اولین لحظه ی نزدیک به آزادیخواهی به طور طبیعی و نیز به ضرب احکام شرعی سردمداران و مسلماً با طیب خاطر از جمع بهائیان اخراج می شدند. در دانشگاه ها جوانان بهائی جمعی مشخص را تشکیل می دادند، دختران و پسرانی خوش لباس و خوش خوراک در پی تحصیل، مفتخر به اینکه ناگرد اول کلاسشان بشوند. در همه اعتصابات و جوش های پرکشاکی، عرق آلود، رنج آور و گاه خون خورده، اینان با لیکندی سیر و راضی و نگاه عاقل اندر فیه از کنار همه ماجراها می گذشتند. این جوانان ترد و فربه در جلسات خود پیرامون "اثبات روح، انواع روح، چه خوب است زبان همه ی مردم دنیا یکی شود، لزوم تساوی حقوق زنان و مردان، بدی جنگ و خوبی صلح" صحبت می کردند، جامعه خون می ریخت و خون می گریید و آنچه در مغز ایشان هیچ نبود، وضع جامعه بود. گاه که تنی چند از جوانان بهائی "دست از پا خطا کرده" به اعتصابی همدردی نشان می دادند یا در آن شرکتی می جستند، محفل محل زود ایشان را احضار می نمود و زبان به نصیحت که سهل است زبان به تهدید می گشود. "شما مگر نمی-بینید که ساواک چه نیرو و اعجاز دارد. پس چرا مشت را در دیوار آهنین می زنید؟" و بعد از مبالغه ای تعارف و صرف جای و شیرینی ابلاغ می شد: "البته شما که جوانی مومن و خادمدید، اما آن کسانی که در امور سیاسی مداخله میکنند البته از جامعه بهائی طرد خواهند شد." نام جوانانی که در اعتصاب خودی نشان داده بودند، از طریق سخن چینی ها و گلابه های سایر جوانان بهائی، براعضای محفل مکشوف می شد. لیکن قاعدتاً ساواک نیز در این میان چندان بیکار نبود. از طریق دوستی ها و آشنائی هائی که میان برخی از بهائیان مؤثر و ساواکیان وجود داشت، نام دانشجویان خالی به اعضای محفل تحویل می شد. مثلاً حکم می کنند که - خصوصاً در مواردی چون مورد فوق - کانالی معین بین ساواک و شورای رهبری بهائی در شهرستان های خاص - مثلاً مناطقی دانشجویی - وجود داشته باشد.

با این تفصیل روشن است که بی لطفی است اگر

هستند، باید ملایم اوامر دولت باشند، هیچ انتقادی از رهبران سیاسی کشور جایز نیست. می توانید سال ها در حکومت آریامهری زندگی کنید و حرام است اگر از فرمان پادشاهی ذره ای تخلف نمائید. عبداللها بیابا انقلاب مشروطه ایران، همزمان بود و روشن است که اطلاع از ظل الله را واجب می شمرد و البته بی آنکه ذره ای در سیاست مداخله کند به مخالفت با مشروطه - خواهان برخاست. او در بحبوحه ای انقلاب مشروطه ایران (۱۹۰۵) در خصوص محمدعلی شاه می نویسد: "اعلیحضرت علیحضرت شریاری الحمدالله شخص مجرب و عدل مصلح، عقل مجسم و حکم مشخص" (۱)

بدنبال انقلاب اکتبر، و قطع حمایت روسیه تزاری از بهائیکری، عبداللها به دامان انگلستان پناه برد. در سال ۱۹۱۸ به لقب "سر" ملقب شد و سرانجام در حالی که بی شهرت و جاه نبود در شهر حيفا واقع در اسرائیل امروزی درگذشت. بدنبال مرگ عبداللها، نوه اش شوتی - افندی جانشینش شد و پس از مرگ او از آنجا که فرزند یا نوه ای نداشت، شورای نه نفره، با انتخاب دو مرحله ای بهائیان جهان، عهده دار رهبری جامعه بهائی شد. این شورا همان "بیت العدل" است که متشکل در حیفاست و در احکام دادگاههای انقلاب اسلامی ذکر خیرش می شود.

چندان نیازی نیست که بیش از این درباره ای اعتقاد - دات بهائیان چیزی بنویسیم. ما بیش از آنکه مشتاق به دانستن این باشیم که بهائیان "چه" می گویند، مشتاقیم بدانیم که چرا می گویند. ما بیش از آن که به دانستن "اعتقادات" علاقه داشته باشیم ما به دانستن که در پس این اعتقادات چه منافع نهفته است به عبارت صحیح تر، تا آنجا دانستن "اعتقادات" به دردمان میخورد که ما را دریافتن منافع طبقاتی مربوطه یاری رساند. پس از خبر دهها اعتقاد و حکم کوچک و بزرگ که بهائیان خود را معتقد بدان می دانند می گذریم و به اصل "عدم دخالت در امور سیاسی" به عنوان گویا ترین اصلی که معرف ماهیت این دین است است اکتفا، می کنیم.

بهائیان در زمان آریامهر چه می کردند؟ مهمترین خصوصیات جامعه بهائی را در این سالها میتوان در رفاة نسبی این جامعه و بی تفاوتی چشمگیر سیاسی این جامعه خلاصه کرد. بهائیان در هر شهر عمده ای غالباً تشکیل می شدند از برخی روسای ادارات دولتی، برخی افسران ارتش، چند پزشک و عده ای طلا فروش و سراز و دارو فروش. زحمتکشان شهری و روستائی نیز، البته کمتر وجود داشتند. این زحمتکشان اغلب در موسسات یا اداراتی که بهائیان صاحب منصب بودند، بکار گمارده می شدند. مثلاً یکی در کارخانه پپسی کولا تلغن چی می شد و دیگری در بیمارستانی که رئیسش بهائی بود عهده دار دریائی می گشت. وحدت مذهبی، مرزهای لطیفاتی را، مخدوش می کرد. زحمتکشان بهائی در خدمت کارفرمایان بهائی اغلب معیانه کار می کردند و به حکم وحدت مذهبی، و لزوم وحدت در مقابل دشمنان دینی، امر مبارزه ای لطیفاتی با همکیشان خود، در تفرات تخفیف می یافت. جامعه بهائی که در اقلیت قرار داشت، و از طرف سایر مردم و تشکیلات "تبلیغات اسلامی"، که از آن یاد خواهیم کرد، تحت فشار هائی قرار می گرفت ناگزیر از نوعی انسجام و همبستگی بر - خوردار بود. بهائیان همواره هر ۱۹ روز یکبار از پیر و جوان گرد هم جمع می شدند (و پیروان سایر مذاهب حق ورود به این جلسات نوزده روزه را نداشتند).

جلساتی نیز برای تبلیغ با حضور پیروان سایر مذاهب برگزار می کردند. جوانان بهائی کلاس های مختلف از قبیل کلاس مطالعه کتب بهائی، عربی، یا مثلاً عکاسی و ورزش داشتند. تعلق به جامعه بهائی که جامعه های نسبتاً هم شکل و منسجم بود، نوعی احساس هویت، احساس کریز از تنهایی، احساس همبستگی به شخص می بخشید. و

برای تحقق آرمانهای واقعی زحمتکشان: انقلابی دگر باید

می رساند ، کاملاً قابل تعمیم است . در همان سال مسئولین ساواک قول داده بودند از دانشجویان بهائیتی که به عزم تبلیغ بهائیت به اطراف شیراز رفته بودند در مقابل تعرض مسلمانان حمایت نمایند . در خصوص نقش ارتجاعی بهائیان بیش از این نکته ای ضرور بنظر نمی رسد .

ما از هم خط بودن جامعه بهائیتی با سرمایه داری بین المللی سخن گفته ایم . و نشان دادیم که فرهنگ بهائیتی خود چگونه در خدمت نظام موجود بوده است . چنین اشتراک روحیه ای مسلماً اشتراک عمل و روابط مخفی بین این جامعه و سازمان های سرمایه داری بین المللی بوجود آورده که ما گوشه ی بسیار کوچکی از آن را در مورد رابطه ساواک با بهائیان دیده ایم . لیکن با این وجود ، هرگز نمی توان یکایک بهائیان را - و حتی بهائیان فعالی را که تا سلوچ رهبری این جامعه پیش رفته اند - جاسوسی یا عامل آگاه آمریکا و اسرائیل تلقی کرد . جامعه بهائیتی را نمی توان همچون اداره یا سازمانی پنداشت که محض جاسوسی بوجود آمده . بسیار بودند و هستند بهائیتانی که با خیالگرایی مسیحی داری آرزومند تحقق صلح و برقراری عدالت هستند و در این تصورند که وحدت عالم انسانی را می توان در سایه ی تعلیم بهائیتی به دست آورد . کسانی هستند که فارغ از درک مبارزه ی طبقاتی ، می پندارند که اگر همدی صردم راست بگویند و گرد اعمال بد نگردند جهان مصلحا خواهد شد . در میان بهائیان می شد کسانی را یافت که عصری را در اداره ای بی رشوه و دروغ کار کرده بودند . کسانی بودند که بر رنج و گرفتاری های جامعه دل می - سوزاندند و برای رفع آن - و نه از روی سوء نیت و خبث طپت - گاه از منافع مادی خویش گذشته و برای تبلیغ بهائیتگری ، مثلاً به هند یا فیلیپین می رفتند . دلسوزی و ترحم هایی که زبردستان گاه به زبردستان " مستضعف " خود نشان می دهند نیز پیدا می شد . یکبار به نتیجه سرمایه داری بهائیتی برخوردیم که به کارگران شرکت ساختمانی خود بسیار دلسوزی داشت . غذای گرم برایشان تدارک دیده شد و دلبازی فراوان نشان می - داد . عاقبت ورشکسته شد و به خانه نشینی پرداخت و به مطالعه کتب قدیمه اشتغال ورزید . در محله ی باغشاه تهران ، ۱۵ سال پیش از این ، یکبار نویسنده ناظر بود که کودکان بازگوش محل ، که حکم " هرکس بهائیتی است ، محکوم است " را البته پذیرفته بودند ، کودکی بهائیتی را با سنگ زدند ، کودک کور شد . پدر کودک برای ابراز انساندوستی و رضای آئین خویش بی درنگ از گناه میا - جمان گذشت و رضایت داد . برکنی روشنائی زندگی را ، در همان سالهای اول باخته بود ، و پدری ، از این رهگذر فرصتی برای تبلیغ آئین خویش یافته بود .

می توان نظرات ارتجاعی بهائیان را بر ملا کرد . گاه می توان برخی از حاملین این نظریات ارتجاعی را به میز محاکمه کشاند . اما باید آن " نثر " آن جرم بطور مشخص عنوان شود . این امر که فلان بهائیتی با ساواک همکاری نموده انتها می است مشخص و مستوجب مجازات آن فرد است . لیکن آن فرد را نه به عنوان یک بهائیتی ، بلکه به عنوان یک " ساواکی " باید محاکمه نمود . البته اگر نشان داده شود که بهائیتی بودن شخص مشوق و انگیزه او برای ساواکی شدن و یا حمایتش از اسرائیل بوده ، نور علی نور است و پرده ای از تلاشی که این آئین در راه تحمیل خلق به خرج داده ، گرفته خواهد شد .

" انفعال سیاسی " را می توان اخلاقاً محکوم نمود اما آیا می توان " متفعلین سیاسی " را مجازات و محاکمه نمود ؟ ثویا برخی نیروها و عناصر چپ ، آنکو - نه که سکوتشان در مورد فشارهای وارد بر بهائیان گواهی می دهد مایلند به این سؤال پاسخ مثبت دهند . در مورد توهمات و اندیشه های غیرعلمی و ضدعلمی بهائیان البته باید با چنین توهماتی ، در هر نام ، مبارزه نمود . اما مگر می توان افراد متوهم را به

رفتار جامعه بهائیتی را ، در عبارات " عدم مداخله در امور سیاسی " و " بی طرفی سیاسی " خلاصه کنیم . چگونه می توان در دنیا ای که " طرفین " واقعاً وجود دارند و با هم در کشاکشند ، و تازه زندگی خود ما نیز به نتیجه ی آن کشاکش بستگی دارد ، دم از بی طرفی زد ؟ در پوش " بی طرفی " البته بر نظام موجود محسوس گذاشته می شد . و تازه این پوش را تنها تا زمانی می شد حفظ کرد که یکی از طرفین منازعه در جامعه ، بر طرف دیگر غلبه ای تردید ناپذیر داشت . والا هرگاه که جنبش خلق واقعی می گرفت جامعه بهائیتی با موضعگیری های آشکار و پنهان خود معنای واقعی " بی طرفی " اثر را بر ملا می کرد و به حمایت از طبقات حاکم رودرروی مردم می ایستاد .

بسیاری از بهائیان می دانستند که آقای ثابت - پانال ، شروتمند مشهور ایران ، در کودتای ۲۸ مرداد ، به شاهنشاهی باری رسانیده است . و تازه شخص مزبور نه یک عضو ساده جامعه بهائیتی ، بلکه سالها عضو " محفل ملی بهائیان ایران " بود . (شورای ۹ نفره که هر سال انتخاب می شود رهبری بهائیان ایران را برعهده می - گیرد) . برخی مقامات عالیرتبه ی مملکتی بهائیتی بودند تیمسار صمیعی وزیر جنگ شاهنشاهی ، دکتر ایادی پزشک مخصوص شاه (۴) و بالاخره آقای پرویز ثابتی ، شومس مشهور سازمان امنیت و رئیس اداره سوم ساواک . جناب هزبر یزدانی ، مردی با انگشترهای نود میلیون تومانی از جمله مفاخری هستند که جامعه بهائیتی به خلق ایران تحویل داده است . مسئله بر سر یک یا چند عنصر بهائیتی نیست . البته در جامعه نیکان نیز عناصر تاپاک یافت می شوند . مسئله بر سر جامعه ایست که به این افراد به چشم قبول می نگرد . ضمناً در آنجا که کوچکترین انتقاد از حکومت ، دخالت در امر سیاسی محسوب شده منجر به توبیخ و سپس طرد فرد خالی می شد در مقابل این سؤال که پس چرا آقای وزیر جنگ را توبیخ نمی - نمائید ، پاسخ داده می شد : " ایشان قول داده اند در امور سیاسی مداخله ننمایند . "

در جنگ ۶ روزه اعراب و اسرائیل ، روحیه جانب - داری از اسرائیل به روشنی در این جامعه به چشم زد . مسرت از شکست اعراب به خوبی در جلسات بهائیان آشکار بود . که البته چنین جانبداری ای ، خصوصاً با توجه به آنکه تشکیلات رهبری بهائیتی در اسرائیل مستقر است ، کاملاً منطقی و متصور است .

مردان و زنانی که فرهنگ بهائیتی را به خود جذب کرده بودند ، دستکم می توانستند میره ای سربزیر و مطیع برای دستگاه حکومت آریامهری باشند . اما ، اطاعت پیشه و دستورپذیر بنوعی خود آمادگی ضعیف کشی و زورگوشی را دارد . آنکس که به رنج دیگران بی - تفاوت است ، در صورت لزوم می تواند بر رنج آنان بیافزاید . " میره های سربزیر و مطیع " گاه نقش بازجویان و خبرچیان با واکتی را برعهده می گرفتند و نه بطور منفعل بلکه فعالانه در تحکیم رژیم سرمایه - سالار آریامهری دخیل می شدند .

با این تفاسیل ، حاجت به توضیح نیست که چرا در زمانی که کوچکترین مجمعی از سوی ساواک تعذیل و تعقیب می شد ، بهائیان از نظر دولت در گردهمایی و تشکیلات خود آزاد بودند . و اگر گاه فشارهایی از جانب دولت بر جامعه بهائیتی وارد می آمد ، قبل از هر چیز نشانه ی خصومتی بود که برخی از مردم و نیز روحانیون به جامعه بهائیتی داشتند . دولت گاه فواید دفاع از بهائیان را در مقابل مضار سوء شهرتی که از این رهگذر نصیب دولت می شد مقرون به صرفه نمی دید . والا حکومت " بهائیان را قدر می دانست . بعنوان مثال در جشن های ۲۵۰۰ ساله نزدیک یک چهارم دانشجویانی که از دانشگاه پهلوی بعنوان راهنمای این جشن منحوس انتخاب شدند بهائیتی بودند ، حال آنکه تعداد دانشجویان بهائیتی به یک سی ام کل دانشجویان آن دانشگاه نیز نمی رسید . این مثال کوچک که اعتماد ساواک را به چنین مجمعی

جنگ ارتجاعی ایران و عراق ، بهانه تازه ایست برای استثمار هر چه بیشتر زحمتکشان

دادگاه کشنده حتی مجازات کرد ؟ و تازه اگر توهم را مجازات در پی است بجه عنوان می توان پیروان سایر مذاهب را از مجازات معاف نمود ؟ و آیا مگر ما در دنیائی توهم زدائی بده زندگی می کنیم که اینک همه کاسه ها بر سر بهائیان شکسته و ایشان را به این جرم مستحق تشبیه شرعی در دادگاه محاربتی بدانیم .

می توان خاسگاه عینی تصورات واهی و اندیشه های ارتجاعی بهائیان را بررسی کرد ، می توان نشان داد که آن دعاویشان که ظاهری اسانوسانه دارد ، ضد علمی است ، و امروزه یکی از مذهب دواشی است که به کار ارتجاع بین المللی می خورد ، می توان عملکرد ارتجاع می و ضد خلقی آنان را بر ملا کرد ، لیکن نمی توان و نباید هر بهائی را به جرم بهائی بودن سزاوار مجازات و محاکمه دانست .

ترویج و توجیه انفعال سیاسی ، ترویج توهمات ضد علمی ، بروراندن انسان هائی اطاعت پیشه ، کوشش برای مخدوش کردن درک فلسفائی از جامعه ، ترویج مود - یانه جانبداری از آمریکا و اسرائیل اتهاماتی است که ما می توانیم با اطمینان بر جامعه بهائیتی وارد بدانیم .

اما جمهوری اسلامی ، بهائیان را به این دلایل محاکمه نمی کند ، زیرا اگر موارد اتهام این باشد ، این جمهوری نیز در اکثر موارد دامن می تر و بلکه بسیار تر دارد . جمهوری اسلامی ، بهائیان را جاسوس میخواند اما این ادعا آنقدر باوه است که حتی خود نیز در اعلامیه های دادگاههای انقلابی ، که خبر قتل یک یا چند بهائی می دهد ، دلیل و مدرکی بر جاسوسی آنان ارائه نمی دهد . " صدها دلیل در پرونده مو جود است لیکن یکی از این دلایل ارائه نمی شود ، و تازه بفرض جاسوس بودن برخی یا همه بهائیان ، این نیز نمی تواند دلیل نفرت جمهوری اسلامی از بهائیان باشد . زیرا دیده ایم که این جمهوری چگونه با جاسوسان واقعی مدارا و ملاحظت می کند ، (۴) و دیدیم که چگونه همواره به رفتار شقیقتانده خود با ۲۵ کروگان " جاسوس " می - بایلد و عاقبت تر آنان را چگونه به " اند مجازات " رساند . بی تر جیب جاسوسی بر بهائیتی بهائیان جز بهائیهای برای حسن و کسار آنان نیست . بهائیان ، در نظر جمهوری اسلامی ، جرمی به مراتب سنگین تر از جاسوسی مرکب شده اند ، چه که آنان به خاتمیت رسول الله معتقد نیستند ، قرآن مجید را منسوخ می شمرد ، کتاب آسمانی خود را جانشین می داشتند و ، از این ها بدتر ، روحانیت و علمای اعلام را بکلی بی شر و باز - نشسته اعلام می کنند . و این همان کناهیست که بهائیان اینک کفارهی سنگینش را با خون خود می پردازند . این خصومت سابقه ای به قدمت حیات آئین بهائیتی دارد .

در زمان آریامهری ، افرادی " مکتبی و متعهد " به منصور مبارزه با بهائیت تشکیلاتی موسوم به " سازمان تبلیغات اسلامی " بوجود آوردند . این سازمان با جمع تقریباً در هر شهری که بهائیان به تبلیغ آئین خویش مشغول بودند در مقابل بهائیان عری اندام می کرد و با ایشان مبارزه می نمود . این " مبارزه " چگونه بود ؟ " تبلیغات اسلامی " ، " در جلسات تبلیغی بها - ثیان حضور می یافتند ، با ملاقات مسلمانانی که در دایره ی تبلیغات بهائیان قرار گرفته بودند میشتافتند و با استدلالات خویش در مقابل براهین بهائیان می ایستادند . بحث هائی طولانی و مکرر . یکی می گفت صاحب الزمان باید از جاه ظهور نماید . آن یک اقامه ی دلیل می کرد که خیر باید در فلان کوه ظاهر شود . یکی می گفت پیغمبران باید معجزاتی از خود بروز دهند . دیگری پاسخ می داد اما باید معنای " معجزه " را روشن کرد . این یک می گفت : " داشتن چهار زن برای یک مرد نقض دین شاست . " آن یک می گفت : " شما مجازات زنا را به پرداخت ۱۹ مثقال طلا محدود کرده اید و این سهل انگاریست . " بهائیان آیتانی از قرآن آورده اثبات می نمودند که پیامبر بعد از ایلام باید در سال ۱۲۶۰ هجری قمری ، نه یک سال زودتر و نه یک سال دیرتر ،

ظهور کند و این پیغمبر ظهور نموده و همانا جناب باب است . این بحث مکرر ادامه می یافت . هر چند طرفین ، هریک با اصرار و گاه با خشم می کوشید حرف خویش را بر کرسی بنشانند اما باز البته در نحوه ی استدلال و در بسیاری اصول ، وحدت کلمه وجود داشت . در اساس حدیث صاحب الزمان شکی نبود ، بحث بر سر کوه یا جاه بود . در اینجه می توان با استفاده از کتب قدیم ، حتی سال حادثه های آتی را نیز پیش بینی کرد - از اینک تاریخ مسیری چنین جبر زده و قدری را می پیماید - حرفی نبود بحث بر سر تعیین دقیق سال مذکور بود . در واقع طرفین ، از جمله ، از آن رو به پروپای هم می پیچیدند که زبان یکدیگر را بخوبی می دانستند . و از آن گذشته آن مسلمانان " مکتبی " که مبارزه با بهائیان را سرلوحه ی فعالیت های خود قرار داده بودند بخوبی واقف بودند که سایر انواع مبارزه در جامعه ، و از همه مهمتر مبارزه ی سیاسی بر علیه رژیم شاه ، مقرون به صرفه نیست . میشد در مبارزه با بهائیان هم از سوای اخروی متلذذ شد و هم از زندان و بازجویی در امان ماند .

اما مبارزه ی ایدئولوژیک آقایان با جامعه ی بهائی بعلت یکسانی سوهی استدلال دوطرفه و تکیه بر اندیشه های بنیانی واحدی که بنیاد فرسوده و ضد علمی بودند ، هرگز نمی توانست ضربه ای کاری بر جامعه ی بهائی وارد آورد و مثلاً جمعی از بهائیان را مجاب کرده ایشان را از مرام خویش منصرف نماید . حمله ی ایدئولوژیک به بهائیان می بایست به نقد افشای تر حقیقت ارتجاعی " عدم مداخله در امور سیاسی " و نیز نشان دادن میانی و استدلال ضد علمی بهائیکری صورت می گرفت ، که در این هر دو مورد ، خود آقایان تبلیغات اسلامی نیز شدیداً در مضیقه بودند و نمی توانستند بهائیت را با چنین معیارهائی مورد ارزیابی و افتاکری قرار دهند . و تازه طرفین به دنبال استدلال های خویش و بر نخوردن به نقد موجه آن ، هریک در مرام خویش قانع تر می شدند . بهائیان ده ها صفحه " استدلال " در دفاع از خویش بوجود آورده ، نقل می کردند . این استدلالها چون میراثی که از عمق قیال بدوی به دنیای پیشرفته و روشن قرن بیستم منتقل شده باشد ، بوی کهنگی عهد عنیق را می داد : " نام حضرت باب بر حسب حروف ابجد ، همان نام صاحب الزمان است ، پس (ب) باب ، همان صاحب الزمان است . " یا " آنجا که مولوی در فلان شعر از حضور معشوقه اش در تبریز سخن می گوید ، منظورش حضور باب در فلان سال در تبریز است " . (می بینید که مولوی نیز غیب گو بوده و تاریخ چه مسیر جبر زده و از پیش مقدری را می پیماید .)

تبلیغات اسلامی ها ، و یا درست تر بگوئیم ، بسیا - ری از مردم عادی مسلمان نیز ، هم چنین شایعات ناس - درستی در خصوص بهائیان رواج می دادند که اکثراً با توجه به سوء شهرت بهائیان با حسن استقبال عامه مواجه می شد . می گفتند که بهائیان در جلسات محرمانه ی خود به عیش و عشرت می پردازند و آن خوریان را که باید در بهشت سهم مومنان باشند در همین جهان فانی تماحب می کنند . یا گفته می شد که بهائیان ، فلان حقوق کلان را به میلیون خود می پردازند و با به هر مسلمانی که این طریق خاله را بپذیرد پول مقمطلی می دهند . بهائیان در مواجه با این گونه دروغ ها به پاسخگوئی می پرداختند و چون حق را به جانب خویش می دیدند البته در مرام خود راسخ تر می شدند . مبارزه با بهائیان همواره از راه بحث و فحش پیش نمی رفت ، بلکه مومنان گاه به ضرب شمشیر امر به معروف می کردند . چنانکه در سال های بعد از ۳۲ به رهبری حجت الاسلام فلسفی که معرف حضورتان است ، مبارزه شی شهر آمیز بر علیه بهائیان دامن زده شد که به فتح نلافی حظیره القدس ، مرکز بهائیان تهران ، انجامید . اما بهائیان که آنقدر شوخ سا ، سال ۱۲۶۰ و نظایر آن را از دل کتب عنیق بیرون کشیده ، پیوسته از عالم غیب خبر می دادند ، این بار غافل گیر شده یکباره در چالهی سال ۱۳۵۷ افتادند . ایشان در حالی که در همان بحث ها - و البته در دادوستد امور مادی

زندگی - غوطه ور بودند و جوانان خویش را حکیمانانه به فواید دوری از سیاست آشنا می نمودند بیکباره با چیزی بنام انقلاب مواجه شدند. این انقلاب قاعدتا بدترین نوع انقلاب از نظر بهائیان بود. زیرا از یکسو انقلاب بود، پس عرصه ایمن سرمایه و کسب و کار را برهم می زد، رشته مالوف ترقی اجتماعی را، داشتن مدرک تحصیلی و جای امنی در اداره های جنسی را مختل می ساخت و هم، بدتر از آن، "اسلامی" بود و دقیقا همان تبلیغات اسلامی ها "را به کرسی قدرت نشاند. امروز، متهم و قاضی بسیاری از دادگاه های شرم طرفین بحثی طولانی هستند که سرانجام، و این بار به ضرب شمشیر آخته امر خونین به معروف قبضه می یابد. یکی از طرفین بحث، اینک در مقام قاضی شرم ایستاده و بیه انتظام لجاجت سالدار طرف مقابل دندان خونین را بیا لذت نام برکلی او فرو می کند. تعداد زیادی از بهائیان تبرایان شدند (۵)، برخی مفقودا لاشه شدند، بسیاری در زندانند و بعضی ترور شده اند (۶) برفور حکیم عضو سابق محفل بهائیان ایران و استاد دانشگاه در زمستان ۵۹ در مطبخ خویش ترور شد و چند روز بعد اموالش مصادره گردید (۷) بهائیان از کار تدریس اخراج می - شوند، از ادارات دولتی نیز عذرشان را می خواهند، و از آن بدتر، حقوق کارمندان و اربابان بازستخته بهائیان در صورتی که از آتش خود بگریزنجوبند، دیگر پرداخت نمی شود (۸) سخن کوتاه، قتل عام یهودیان، اینک تکرار می شود. لیکن باید اعتراف کرد که هیتلر ۶ میلیون یهودی را به حرم یهودی بودن کشتار کرد و جمهوری جوان اسلامی چنین کشتاری البته نکرده است. اما همان سببیت و خون آلودگی، همان سبب کشتار و برانداختن یک نژاد یا دین را به ظهور رسانده، تفاوت تنها بر سر کارآیی فاشیستهای نحیه آلمانی است که تولید کلان سرمایه داری را احیا می کردند و کسانی که به تولید کوچک چشم بازگشت دارند.

با نزدیک شدن طوفان انقلاب اسلامی ۵۷ بسیاری از بهائیان که آینده نگری، و از آن مهمتر، مسئول و دارائی داشتند، فرار را بر قرار ترجیح داده بیه کشورهای برادر، من جمله آمریکا، گریختند. تعداد فراریان بسیار زیاد است و گاه در برخی شهرستان ها به نصف تعداد بهائیان آن شهر می رسد. بهائیان کسیه ماندند قاعدتا خوشنیت تر و البته کم بول تر و حتی مستمند و زحمتکش اند و اینک هم ایستاد که بار سنگین فشار و زورکوشی را بردوش می کنند.

این تبرایان ها، زندان ها و اخراج ها چه عکس العملی را برانگیزد؟

یکبار اعلامیه ای از بهائیان در اواسط سال ۵۹ پخش گردید. جان کلامش را به درستی می توان چنین عرضه کرد: "جمهوری محترم اسلامی ما متهم هستیم مملکتی که باشیم، مطیع اوامر دولت مربوطه هستیم. ما اینک مطیع شما هستیم. پس چرا ما را کشته یا به زندان می اندازید؟ شما مارا نکشید، هرکار دیگر دلتان خواست بکشید، هربلایی به سردیگران آوردید، آوردید. خیالتان از ما جمع باشد. فقط کاری به ما نداشته باشید." توجه داشته باشید که مضمون فوق را در پاسخ به آن همه تبرایان و فشار کوک کرده اند و باز از چه بی اعتنائی شرم آوری نسبت به حقوق مایه طبقات و خلق ما می زند. بهائیان با وقاحتی که حقیقتا نظیری بر آن نمی توان یافت اعلام می دارند که آماده اند تا نقشی را که در دوران آریا مهر ایفای کردند در این دوران نیز ایفا کنند. تنها ملتسمانه درخواست می کنند که دولت آنان را آزار ندهد. آری آقایان می توانند در اردوگاه مرگ، دربان، مجری برنامه های هنری، پزشک یا حتی تیر خلاص شلیک کنند.

باشند، به شرطی که "بی طرفی" شان حفظ شود و رفا و حقوق خودشان، و البته فقط خودشان محفوظ بماند. علاوه بر این کویا بهائیان به مجامع بین المللی شکایاتی برده اند، ما از متن این شکایات و تقصود و کارکردی که آن مجامع دارند بی اطلاعیم. اما بخوبی می دانیم، خصوصا در این زمانه ای که توده های مردم در محله های سیاسی جامعه حضوری فعال دارند، هم اینسان بهترین و منصف ترین قاضی هر دادخواستی می تواند باشد. اما دیدیم که بهائیان حتی باز در نامه ای که گویا خطاب به مردم نوشته اند چه بی اعتنائی زننده ای به حقوق همین مردم نشان داده اند. از سوئی، عمری به درد ورش مردم نیشخندزدن، عمری در پناه شهبان استادن، عمری به مردم پشت کردن، و اینک، چه امید می توان به حمایت آن داشت؟

وظیفه سازمان ها و افراد مترقی در این میان چیست؟ آیا می توان بی طرف ماند؟ فراموش نکنیم که "بی طرفی" همان جرمی است که ما به استادش بهائیان را درخور ملامت و هم خط ارتجاع می دانیم. نه بی طرف نمی توان ماند.

این تصور نیز خطاست که بیدادی که بر بهائیان می رود تنها به هم اینان مربوط و منحصر است. همان گونه که در انقلاب مشروطه ایران برخی از آزادیخواهان و مردم دیگر را با برچسب "بایی" می کشند (۹)، عنوان بهائی می تواند از جمله دستاویزهایی باشد که در قلع و قمع مخالفان بکار جمهوری اسلامی آید. چنانکه مثلا روزنامه جمهوری اسلامی ۴ شهریور ضمن خبر کشف یک "خانه تبیی" که در آن همه چیز از شیر مرغ تا جان آدمیزاد، از انواع نشریات سیاسی تا صور جمیله پیدا شده بود، خبر از کشف عکس رهبران متوفای بهائی می داد و ضمیمه آن پیش می دید که "احتمالا تحقیقات پاسداران ... بزودی به کشف حقایق دامنه داری راجع به ارتباطات گسترده ... با دستگاه های جاسوسی خارجی بخصوص اسرائیل منتهی خواهد شد." بی بینید که آزادیخواهی که راست با دروغ، کتب و تصاویر بهائی، بی ادبانه داشته - مثلا از خانواده ای بهائی برخاسته -

به چه آسانی به جاسوسی برای صهیونیست ها مجرم می - شود و چه ساده و به چه سادگی شاید با همین عنوان در مقابل جوخه آتش بایستد.

شتری که اینک در برابر خانه ی بهائیان خوابیده در مقابل خانه ی دیگران نیز خواهد خوابید، یا بهتر است بگوئیم همان شتری است که اینک در مقابل خانه ی دیگران نیز تخت خوابیده است.

موضعگیری در برابر بیدادی که بر بهائیان می رود از آن رو نیز ضرورت دارد که مظهر و نمونه و محله امتحان برداشت انقلابیون ما از دموکراسی خواهد بود. سازمانی انقلابی که اینک، با سکوت خویش، به اعدام بهائیان رضا می دهد، درواقع با از بین بردن مخالفا ن از طریق ترور و کشتار موافقت کرده و به زبان حال می گوید: "یکبار قدرت بدست من بیافتد من می دانم با کسانی که جز من بیاندیشند چه معاقله می بکنم." چنین سازمانی همانست که گمان می برد اندیشه را می توان با کشتار صاحبانش از میان برداشت.

سازمان ها و عناصر مترقی باید قاطعانه اولامهیت ارتجاعی بهائیان را تصدیق کنند و ثانیاً اعلام دارند هیچ کس را نمی توان به جرم بهائی بودن به محکمه کشاند و مجازات کرد. بهائیان را نمی توان سازمانی انگاشت که به قصد خیرجینی برای اسرائیل برپا شده باشد و نیز، سازمان های مترقی باید پرده از دلیل نفرت جمهوری اسلامی نسبت به بهائیان بردارند و نشان

**"تولید بیشتر" و "حقوق کمتر" تنها شعار جمهوری اسلامی نیست،
سرود "انترناسیونال" سرمایه داری است**

اثبات اتهام - به ۸ سال زندان محکوم شد (نگاه کنید به نشریه رهائی شماره ۶۸ و ۶۷)
۵ - برای دانستن آمار بهائیان که تیرباران شدند به چند بهائی که می شناختم مراجعه کردم . آقایان با محافظه کارهای نادر و بدبینی که مسلماً ریشه در بیگانگی و رویارویی ایشان با خلق دارد ، از دادن آمار کشته شدگان خویش بفره رفتند !
۶ - مهدی ملک زاده فرزند ملک المتکلمین می نویسد " آقا حقی که اشهر علمای آن زمان بود ، برای بردن ملک سید ماربینی که در مجاور ملک آقا بود ، او را متهم به بایگاری کرد و در روز روشن به تحریک آن جناب ، سید پیرمرد هشتاد ساله را طلاب علوم دینی قطعه قطعه کردند . حاجی میزا محمد حسین نراقی که در آن زمان به تحصیل علوم دینی اشتغال داشت برای نگارنده نقل کرد که خود شاهد و ناظر بودم که آخوند خرگردنی پا روی گروی سید گذاشت و آنقدر فشار داد تا سید بدبخت جان سبرد . " نقل از " واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال " صفحه ۱۲۴ .

در حاشیه ...

و یا :

"ایمان بر روی بدن افرادی از هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا به نحو دیگر آثاری با آتش سیگار ایجاد کردند تا بخیال خود وجود شکنجه را با اثبات برسانند . کار ایمان بقدری ناشایسته صورت گرفت است که هر انسان متصفی با اندک توجه و تحقیقی میتواند به نیت سوآنان و حیل و تقلبشان پی ببرد . چه کسی میتواند باور کند که عاملین شکنجه نام رهبران خود را بعنوان مدرک جرم بر روی بدن کسی یا آتش سیگار حک کنند و بهائیه بدست دشمن بدهند ."

"افراد بیگناه" توسط مبارزین سیاسی ربوده میشوند به خانه های امن انتقال داده شده و آنجا شکنجه میشوند اینکه خانه های امن متعلق به گروه های سیاسی است یا آنان افراد بیگناه را میربایند مضحک تر از آنست که احتیاج به پاسخگویی و یا افشاکاری داشته باشد . اما اینکه مبارزین سیاسی و یا بزرگم رزیم ضد انقلابیون ، بگونه ای رفتار میکنند که ربهوده شدگان "تصور کنند که عاملین پاسدار و یا ما" مورین کمیته هستند ، در خود اعترافی صریح دارد . برداشت عمومی

مردم "بیگناه" از "پاسداران و ما" مورین کمیته چیزی در حد "شکنجه گر" است . آنچه که گزارش از آن بعنوان تداعی معانی شکنجه توسط ما" مورین کمیته و پاسداران در ذهن مردم "بیگناه" نام میبرد نشان از آن دارد که تا چنین باوری در افکار مردم وجود نداشته باشد که شکنجه و زندان جز لاینفکی از نظام حاکم است ، در نزد این مردم امکان یکسان انگاشتن "شکنجه گر" و ما" مورین انتظامی رژیم ، وجود ندارد . اما مضحک تر از این ادعای رژیم ، گفته های آنان مبنی بر شکنجه بر روی بدن اعضا و هواداران سازمانهای انقلابی و حتی حک نام رهبران رژیم جمهوری اسلامی بر روی بدن آنان است . هیئت بررسی شکنجه برای دفاع از عدم وجود این چنین شکنجه های میگوید که : "انسان (سازمانهای انقلابی) بر بدن افراد و هواداران خود با بی حس کردن عضو و یا بنحو دیگر آثاری با آتش سیگار ایجاد کردند" . اینکه متخصصین رژیم مکتبی چگونه به این نتیجه رسیده اند که بدن این افراد ابتداء بی حس شده است و بعد سوزانده شده است ، خود جای تعمق فراوان دارد .

بنظر میرسد که آنچه ، هیئت بررسی شایعه شکنجه را به سر هم کردن دروغی به این بزرگی رهنمون ساخته است ، وجود ادله کافی برای اثبات این جرم و همچنین حکم رهبر پیرامون این مسئله در چندین پیش است .
بقیه در صفحه ۱۲

دهند که این جمهوری از موضعی ارتجاعی به جامعه ای ارتجاعی بهائی حمله ور شده است .
روشن است که سازمان های انقلابی همواره باید در جهت تضعیف و نابود کردن سازمان های ضد انقلابی و ارتجاعی بکوشند . اما نباید فراموش کرد که از میان برداشتن ارتجاع بمعنای از میان برداشتن تک تک افراد مرتجع نیست . نمی توان کریبان هر بهائی را گرفت و به بهائیه از میان برداشتن ارتجاع ، او را از میان برداشتن گذشته ، از میان برداشتن مرتجعین الزاما به معنای از میان بردن فیزیکی آنها نیست . چنانکه فی المثل در مورد بهائیان ، باید ضد علمی بودن و ارتجاعی بودن نظرآنان را بر ملا کرد . و این امر ، در صورت موثقت ، بمعنای "از میان برداشتن این آئین خواهد بود . مادام که یک جریان ضد انقلابی ، اسلحه بدست نگرفته و به میدان جنگ بر علیه مانعیا مده ، مانعیا می توانیم از طریق مبارزه ای دژولوژیک ، و نه از طریق ارعاب و ترور ، با آن مبارزه کنیم . نحوه برخورد رهبران سوسیالیسم با دشمنانی چون بردون ، یا کونین ، دورینگ ، بالینوسکی ، کاشوتسکی و غیره ، نمونه ای بارز و عبرت آموز از "نابود کردن" مخالفان را بدست کمونیستها بدست دهد . جمهوری اسلامی بنا به ماهیت خود

از آنجا که خود دارای همان ضعف های اصولی بهائیان است ، هرگز نمی تواند رفتاری چنین انقلابی را با بهائیان در پیش گرفته آنان را از نظر سیاسی و عقیدتی منزوی کند . نابود کردن بهائیان ، از نظر او چیزی جز نابود کردن فیزیکی آنان نمی تواند باشد . برای او لایه بندی طبقاتی درون بهائیان نیز اهمیتی ندارد ، زیرا بهائیان ، خواه کارگر ، خواه سرمایه دار ، منکر ختمیت رسول الله و مدعی پایان کسار روحانیون اند . برای او ، بهائی بعنوان بهائی مجرم است . لیکن کمونیستها ، به پیروی از سرمشق های درخشانی که برشمرديم ، نابود کردن فیزیکی بهائیان کشتار و ارعاب و فشارهای وارد بر بهائیان را بعنوان جنایتی کربه و چندی آور محکوم می کنند ، این محکومیت را آنکارا ابراز و اثبات می نمایند و آن را جنبه ای دیگر از ماهیت "فاشیست گونه" ی جمهوری اسلامی می شمرد . کمونیستها خواهان توجه به لایه بندی طبقاتی درون جامعه ی بهائی اند . و بهائی سرمایه دار را از بهائی کارگر ، و بهائی ساواکی را از بهائی خیالکرا تمیز می دهند .

توضیحات :

- ۱ - نگاه کنید به " واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودال " نوشته محمد رضا فشاھی . از انتشارات جاویدان . صفحه ۱۵۵ .
- ۲ - شایع شد که حتی چشم رفیق شاهرخ هدایتی را شکنجه گران از حدی بیرون آورده اند .
- ۳ - غروب روز سه شنبه ۲۲ اسفند ۱۳۲۲ ، اشرف و علیرضا بهلوی ، در جنایتی هولناک کریمپور شیرازی با عر آزاده را تنه کارانه به آتش کشیدند . فردای آنروز او را در حالی که امیدی به زنده ماندنش نبود به بیمارستان ارتش منتقل کردند . در آن جا چندبار فریاد زد : "والاحضرت اشرف مرا کشت ... اما دکترایادی خائن گفت : "دیوانه است ، هذیان می گوید" نگاه کنید به مجاهد ، شماره ۱۱۳ مقالتهی "کریمپور شیرازی ، قلمی آزاد در آستین استبداد"
- ۴ - نگاه کنید به نشریه ۱۱۲ مجاهد ، مقالتهی "وشتی که حضرات جاسوس می گیرند !" و نیز توجه کنید به محاکمه درباردار محمود علوی ، فرماندهی نیروی دریائی ، که متهم به اتهامات گوناگونی من جمله "تماس غیر مجاز با اتباع بیگانه" و "در اختیار قرار دادن مدارک مستشاری به آمریکائیان" بود (جمهوری اسلامی ، ۱۳ خرداد ۵۹) و بالاخره - پس از